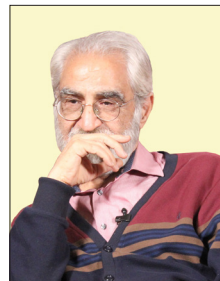


دوستی

در فلسفه فیثاغورس



نصراالله پورجوادی
استاد پیشین گروه فلسفه دانشگاه تهران

چکیده

از فیثاغورس نوشته‌ای درباره دوستی به دست ما نرسیده است اما پاره‌ای از سخنان حکیمانه او را نویسندگان بعدی نقل کرده‌اند. همچنین نقل شده است که فیثاغورس در دوست‌یابی و دوست شدن با اشخاص استعداد خاصی داشته است. در این مقاله سخنان فیثاغورس درباره دوستی، اصل دوستی، آداب دوستی و کمال دوستی بررسی می‌شود و به برخی مشابیه‌ها یا تأثرات فیثاغورس از اندیشه ایرانی اشاره می‌شود.

از فیثاغورس نوشته‌ای درباره دوستی به دست ما نرسیده، اما پاره‌ای از سخنان حکیمانه او را نویسندگان بعدی، مانند دیوجانس لائرتی، در قرن سوم میلادی، و فیلسوف سوری نوافلاطونی ایامبلیخس (ف. ۵۲۳ م)، نقل کرده‌اند. ایامبلیخس موضوع دوستی را از نظر فیثاغورس و فیثاغوریان در کتاب معروف خود زندگی فیثاغورس مطرح کرده است.^۱ فیثاغورس که پدر فلسفه خوانده شده است، برای آموزش فلسفه به کسانی که «دوستدار حکمت» بودند مکتب یا مدرسه‌ای تأسیس کرد و فلسفه را در عمل به طالبان و دوستداران حکمت آموزش داد. این مکتب را او پس از سفرهائی که برای فراگرفتن حکمت از حکمای مصر و مغان ایرانی به مصر و ایران کرد در سن پنجاه و شش سالگی در کروتونا در ایتالیا بنا نهاد. گفته‌اند او در سخنرانی عمومی‌ای که در بدو ورود به ایتالیا کرد دو هزار نفر را شیفته و مرید خود کرد. انجمنی که در کروتونا با برخی از همین شیفتگان تأسیس کرد، مکتبی بود عرفانی، همانند انجمن‌های اخوت و شبیه به طریقه‌های درویشی و صوفیانه‌ای که بعداً در ایران و نقاط دیگر پدید آمد. بعید نیست که اصل و منشأ این نوع طریقه‌ها که بعداً در ایران و بین‌النهرین و آسیای صغیر پدید آمد، همان انجمن یا طریقه‌ای بود که فیثاغورس تأسیس کرد. از همین طریقه فیثاغوری بود که بعداً آکامی افلاطون و انجمن‌های نوافلاطونی هم پدید آمد. این طریقه‌ها یا انجمن‌ها مکاتبی بودند که فلسفه فیثاغوری و نو افلاطونی را عملاً به شاگردان و مریدان تعلیم می‌دادند.

دیوجانس لائرتی از قول تیمائوس نقل می‌کند فیثاغورس استعداد خاصی در دوست‌یابی و دوست‌شدن داشت و به‌محض اینکه می‌دید کسی به دستورات طریقتی او توجه می‌کند، بی‌درنگ نزد او می‌رفت و با او دوست می‌شد.^۲ او در مورد دوستی و دوست‌شدن هم نظریات و دستورات خاصی داشت که مبتنی بر نظریات فلسفی او در الهیات (متافیزیک) بود. سخنان او در باب دوستی را دیوجانس لائرتی در ضمن شرح حال او در کتاب زندگی فیلسوفان بزرگ آورده است.

ایامبلیخوس هم نظریات فیثاغورس را در باب دوستی در فصل سی و سوم کتاب خود مورد بحث قرار داده است. ایامبلیخوس سخنان فیثاغورس را درباره دوستی ذیل نظر فلسفی او در باره مهر و محبت آورده است، مهر و محبتی که به نظر فیثاغورس در همه جهان و موجودات آن، چه در میان انسان‌ها و چه در میان جانوران دیگر، و حتی میان انسان و ایزدان وجود دارد. کلمه‌ای

که در این مورد در زبان یونانی به کار برده می‌شد، «فیلوس» (philos)، به معنای «دوست» یا «حبیب»، و «فیلین» (philein)، به معنای دوست شدن، و مشتقات دیگر این کلمه بود. یکی از این مشتقات «فیلیا» (philia) بود، به معنای دوستی، که مورخ فلسفه یونان گائری در باره آن می‌نویسد:^۳

...«فیلیا» (philia) فقط در مورد روابط انسان‌ها با یکدیگر به کار برده نمی‌شود. ارسطو از «فیلیا» در میان والدین و فرزندان، چه در انسان و چه در میان مرغان و چارپایان، سخن می‌گوید. در آثار گیاه‌شناسی ثئوفراستوس از «فیلیا» (دوستی) در میان نباتات یاد شده است. «فیلیا» از نظر امپدوکلس یک کشش کیهانی برای به هم پیوستن عناصر عالم مادی بود، همچنین عشق و شوقی بود در میان انسان‌ها و انگیزه‌ای بود برای نیکی یا خیر (در عالم). افلاطون در تیمائوس (۳۲۷) می‌گوید که «فیلیا» (دوستی) در میان عناصر تشکیل دهنده این جهان وجود دارد، زیرا این عناصر به واسطه یک تناسب هندسی به هم پیوند دارند. در مکالمه گرگیاس (۵۰۸a) هم افلاطون می‌گوید که آسمان و زمین و همچنین ایزدان و انسان‌ها از پرتو همین «فیلیا» (دوستی یا شوق) و نظمی که در جهان هست^۴ و همچنین فضائل دیگر به هم پیوند دارند.

و نکته‌ای که گائری بلافاصله مورد تأکید قرار می‌دهد این است که لفظ «فیلیا» (دوستی یا محبت) در همه این موارد به طور کنایی یا مجازی به کار نرفته، بلکه به طور حقیقی به کار رفته است. به عبارت دیگر، وقتی در یونانی سخن از «فیلیا» (یعنی دوستی و محبت) در میان خدا و انسان یا در بین عناصر عالم به میان می‌آورد، این دوستی و محبت برای ایشان همان چیزی است که در میان دو شخصی که با هم دوستند یا به هم محبت دارند وجود دارد. البته، گائری یک مورد از کاربرد «فیلیا» را ذکر نکرده و آن دوستی انسان با سوفیا یعنی حکمت است، دوستی‌ای که فیلسوف مدعی آن است و با توجه به این که او کاربرد «فیلیا» را در همه موارد ذکر شده، حقیقی می‌داند نه مجازی، در مورد کلمه «فیلسوف» هم باید گفت که دوستی یا دوستاری سوفیا برای فیلسوف حقیقی است نه مجازی. بنابراین وقتی فیثاغورس و افلاطون از دوستی با سوفیا سخن می‌گویند، منظور ایشان از دوستی نوعاً همان محبت و علاقه‌ای است که میان دو انسان یا میان انسان و خدا وجود دارد؛ این نظیر همان محبتی است که عرفای مسلمان هم معتقد بودند که میان انسان و خدا وجود دارد، و برخی از این عرفا، به حکم آیه «یحبههم و یحبونه»

اظهار می‌کردند که محبت خدا نسبت به انسان، بر محبت انسان به خداوند تقدم دارد.^۹ به عبارت دیگر، این عرفا اصل محبت و دوستی و مهر را که میان انسان و خدا و همچنین میان انسان‌ها وجود دارد، همان محبتی می‌دانستند که خداوند نسبت به انسان دارد. بر این اساس، باید گفت هر نوع مهر و دوستی که در میان خلق خداوند با یکدیگر هست از پرتو محبت و مهر و دوستی خدا نسبت به خلق پدید آمده است.

آیا فیثاغورس هم به همین عقیده قائل بود، یعنی معتقد بود که اصل دوستی و مهری که در گیتی هست، دوستی و مهری است که در عالم مینو و حتی در خود آفریدگار است؟ و آیا او این نوع تعالیم را از حکمای ایرانی که «مغان» خوانده می‌شدند یا حکمای مصری آموخته بود؟ با توجه به این که فیثاغورس به مریدانش تاکید می‌کرد که درباره چیزهایی که از او می‌آموزند با هیچ‌کس سخن نگویند (درست مانند پیروان آئین مهر)، ما نمی‌توانیم به این پرسش‌ها پاسخ قطعی بدهیم ولی با توجه به مطالبی که افلاطون و نوافلاطونیان در باره مهر و دوستی گفته‌اند، و در واقع مهر و دوستی انسان‌ها را در گیتی، مانند چیزهای دیگر، ظلّ حقایق مینوی دانسته‌اند، می‌توان حدس زد که فیثاغورس هم به هر حال قائل به اصلی مینوی و الهی از برای دوستی و مهر بوده است.

”

فیثاغورس که پدر فلسفه خوانده شده است، برای آموزش فلسفه به کسانی که «دوستان حکمت» بودند مکتب یا مدرسه‌ای تأسیس کرد و فلسفه را در عمل به طالبان و دوستان حکمت آموزش داد.

“

اگر اصل دوستی و مهر میان انسان‌ها در حقیقت دوستی و مهری باشد که ایزد متعال نسبت به انسان دارد،^۶ به این دوستی چگونه می‌توان رسید؟ به عبارت دیگر، چگونه می‌توان دوستی ایزد را به دست آورد؟ پاسخ فیثاغوریان و نوافلاطونیان به این پرسش در دو کلمه خلاصه می‌شود: «از راه تشبّه به ایزد». فیثاغوریان، و نوافلاطونیانی که از ایشان متأثر بودند، معتقد بودند که سالک طریقت فیثاغوری باید سعی کند از راه عمل (به اصطلاح صوفیان: «معاملات») و تهذیب اخلاق، متصف به صفات و یا متخلّق به اخلاق الهی شود و به عبارت دیگر، به خدا یا ایزد تشبّه پیدا کند. دوستی و دوست‌شدن از لحاظ ایشان همین تشبّه به ایزد و یا تخلّق به اخلاق الهی بود. با توجه به سخنان فیثاغورس و فیثاغوریان در این باره، دو محقق معاصر، که در باره دوستی در یونان قدیم تحقیق کرده‌اند، به نام‌های دیرک بالتزلی و نیک الیوپولوس، در مقاله خود می‌نویسند:^۷

دوستی در میان برادران فیثاغوری دوستی خاصی بود (به جهت این که این دوستی از راه عمل یا کردار برقرار می‌شد). (اصولا) درک آموزه‌های فیثاغوری توأم با فضائل اخلاقی برادران (و کسب آنها از راه کردار یا عمل اخلاقی) بود. نوافلاطونیان هم که بسیاری از آداب و قواعد سلوک را از طریقت فیثاغوری آموخته و داخل در فلسفه خود کرده بودند معتقد بودند که فضائل اخلاقی دارای مراتب گوناگونی است و اساسی‌ترین مرتبه فضائی است که موجب می‌شود سالک با «دوستان خود»^۸ رفتاری نیک و شایسته داشته باشد. بالاترین مرتبه از مراتب اخلاقی هم این است که شخص بتواند به ایزدان تشبّه پیدا کند.^۹ از نظر نوافلاطونیان هدف زندگی هم همین (تشبّه به ایزدان و تخلّق به اخلاق الهی) بود، (به عبارت دیگر، هدف زندگی این بود) که انسان به جهان جان که وطن او بود برگردد. چنان که در مثل آمده است که: «کند همجنس با همجنس دوستی»، یعنی دو نفر که شبیه به یکدیگرند دوست هم‌اند، به کسی هم که خلق و خو و تعقل خود را همانند یا شبیه به ایزدان می‌کرد می‌گفتند «دوست ایزدان» شده است.^{۱۰}

همبستگی و مهری که میان انسان و ایزد یا ایزدان وجود داشت مسلماً بر رابطه میان دوستان در این جهان و در اجتماع مردم با یکدیگر سایه می‌افکند، و به موجب همین مهر و محبت ایزدی بود که فیثاغورس می‌گفت: «اموال دوستان اموال مشترک است»، یا «دوستان همه در مال یکدیگر سهیم‌اند» و نیز می‌گفت: «دوستی برابری است».^{۱۱} میردان هم براساس همین اصل بود

که هر چه داشتند با دیگران سهیم می‌شدند. این برابری یا مساوات که از نظر فیثاغورس لازمه دوستی بود در حقیقت از فضیلت و نیکی که صفتی الهی بود سرچشمه می‌گرفت. بدین ترتیب دوستی و برابری و مهر در میان دوستان جلوه‌ای شناخته می‌شد از تعادل و توازن یا «هارمونی» ای که در کل جهان وجود دارد. این معنی را می‌توان از جملات زیر هم که دیوجانس آورده است استنباط کرد:

عدل (یا درستی و توازن) به نیرومندی یا استحکام میثاق است، و به همین جهت هم زئوس را خدای میثاق می‌نامند.^{۱۲} فضیلت نیز همانا توازن و تندرستی و نیکی است در تمامیت آن و خود خداست. از اینجاست که گفته اند همه چیز در این جهان بر اساس قانون عدل یا توازن بنا نهاده شده است. مهر ورزی نسبت به دوستان هم هماهنگی و برابری است.^{۱۳}

همبستگی و توازن و تعادل در میان موجودات که خود از پرتو دوستی و مهر ایزدی پدید می‌آید موجب می‌شود که دوستان با هم برابر باشند و این برابری را فیثاغورس به حدی می‌رساند که دوست را «من» دیگر در نظر می‌گرفت، چنان که از قول او نقل کرده‌اند می‌گفت: «دوست "من" دیگر است».^{۱۴} سخن فیثاغورس در میان عرفای ایرانی در دوره اسلامی بازتاب داشته است. یکی از این عرفا بایزید بسطامی است که گفته است:

مودّت یا دوستی میان دو تن برقرار نمی‌شود مگر این که هر یک به دیگری گوید: «ای من!»^{۱۵}

همین معنی را ابونصر سراج طوسی در کتاب اللمع خود به یکی از حکما نسبت داده و معلوم نیست منظورش از این حکیم بایزید بسطامی بوده یا فیثاغورس:

و بلغنی عن بعض الحكماء أنّه قال: لا يبلغ المتحابان حقیقه المحبه حتى يقول الواحد للآخر: «یا أنا».^{۱۶}

برابری میان دوستان اقتضا می‌کرد که مریدان و شاگردان فیثاغورس از خود گذشتگی یا ایثار داشته باشند و در میان آنها «بی منی» حاکم باشد. پس وقتی از قول فیثاغورس نقل می‌کنند که دو دوست باید «مال من و مال تو» در میان آنها نباشد، منظور این است که دو «برادر» باید نسبت به هم کمال از خود گذشتگی داشته باشند.

فیثاغورس برای مریدان خود شرایط و آدابی هم وضع کرده بود، و این شرایط و آداب هم مسلماً با توجه به دوستی در میان انسان و ایزدان وضع شده بود. در واقع رعایت این شرایط و

آداب موجب می شد که هر یک از اعضا انجمن بتواند متذکر دوستی و رفاقت خود با رفیق اعلی گردد. بنا براین می توان گفت که رعایت شرایط و آداب دوستی و رفاقت میان مریدان و شاگردان فیثاغورس و نوافلاطونیان که همه «دوستانان حکمت» بودند، باعث رشد و ارتقاء معنوی آنها می گردید.

در نظر گرفتن دوستی میان دو شخص (دو عضو انجمن) به منزله نمود یا بازتاب مهر و دوستی مینوی در گیتی، موجب می شد که «دوستی فیثاغوری» به منزله یک دوستی کامل یا «ایدئال» شناخته شود و از این رو وقتی می خواستند از کمال دوستی سخن بگویند از «دوستی فیثاغوری» یاد می کردند.

یکی از نشانه های این کمال این بود که فیثاغوری باید در غیاب دوست هم شرایط و آداب دوستی را به جا می آورد. شاید فیثاغورس در این مورد به پند تالس عمل می کرد که گفته بود: «دوستان را باید همیشه به یاد داشت، چه حاضر باشند و چه غایب».^{۱۷} به یاد داشتن دوستان در زمانی که آنها نزد ما نیستند رعایت کردن شرایط و آداب دوستی در حق ایشان است. ایامبلیخوس درباره رعایت حال «دوست غایب» نزد فیثاغوریان، داستان زیر را نقل می کند: وقتی یک فیثاغوری در حین سفر بیمار شد و در غربت به مهمانخانه ای پناه برد. صاحب

فیثاغورس استعداد خاصی در دوست یابی و دوست شدن داشت و به محض اینکه می دید کسی به دستورات طریقتی او توجه می کند، بی درنگ نزد او می رفت و با او دوست می شد.

مهمانخانه جوانمردانه از فیثاغوری بیمار پذیرائی کرد و هر چه از دستش بر می آمد در مداوای او کوشید، بی آن که پولی از او بگیرد. فیثاغوری بهبود نیافت و چون مرگ را نزدیک دید علامت مخصوصی در لوحی کشید و به صاحب مهمانخانه داد. مدتها بعد فیثاغوری دیگری که از آنجا می گذشت آن نشانه را بر لوح دید و از مهمانخانه دار پرسید که این علامت چگونه در آن لوح پیدا شد؟ مهمانخانه دار هم داستان آن فیثاغوری را گفت و این فیثاغوری جدید همه مخارج آن فیثاغوری متوفی را پرداخت کرد.^{۱۸}

از جمله لوازم دوستی این بود که دوستان هیچ کاری که باعث لکه دار شدن دوستی و ایجاد دشمنی شود نکنند. از این رو فیثاغورس هرگونه رقابت و چشم و هم چشمی میان دوستان را منع کرده بود. هیچ کس حق نداشت کاری کند که دوست را آزرده کند. بدین ترتیب، دوستان می بایست در نهایت ادب و احترام، بدون اظهار کوچکترین درشتی و خشم با یکدیگر سخن گویند. حتی به دوست کوچکتر گفته بودند که حق ندارد به دوست بزرگتر از خودش درس اخلاق بدهد. بزرگتر بود که باید به کوچکتر درس اخلاق می داد، و آن هم با مهر و نرمی و عطف. مهم ترین عامل حفظ دوستی راستی بود. دوستان می بایست کاملاً با هم راست و یکرنگ باشند، چه، از نظر فیثاغوریان، دروغ گفتن و فریبکاری برای رابطه دوستی سم مهلک بود. از راه راستی بود که دوست می توانست به دوست اعتماد کند، و اعتماد هم چیزی بود که وقتی سلب می شد رابطه و پیوند دوستی از هم گسیخته می گردید.

فلاسفه ای که بعداً درباره شرایط دوستی سخن گفته اند یادآور شده اند که دوست نباید هنگام سختی دوست خود را تنها گذارد، یا او را ترک کند. این قاعده را فیثاغوریان هم باید رعایت می کردند. در میان فیثاغوریان دوستی که دوست خود را در هنگام سختی و مرارت به دست فراموش می سپرد در واقع رشته مودّت را قطع می کرد. بنا براین، از نظر فیثاغوریان در هنگام گرفتاری و سختی بود که از دوست انتظار می رفت که به داد دوست خود برسد و رشته دوستی را استحکام بخشد. به طور کلی، دوست می بایست تحملش برای دوست بسیار باشد. اگر دوستش مرتکب بد اخلاقی می شد، نمی بایست نسبت به او احساس بدی پیدا کند. فیثاغورس از مریدان می خواست که حتی با آدم های بد و شریر هم بدی نکنند و احساس انزجار نسبت به آنها نداشته باشند، چه رسد به دوستان.

۱. این کتاب به زبان‌های مختلف ترجمه شده ولی هنوز به فارسی ترجمه نشده است. در اینجا من (از طریق اینترنت) از ترجمه انگلیسی توماس تیلور استفاده کرده‌ام که ترجمه‌ایست قدیمی، با این مشخصات: Iamblichus, *Life of Pythagoras*, Translated by Thomas Taylor, London 1818.
۲. دیوجانس لایرسی، زندگی‌نامه فیلسوفان برجسته، کتاب هشتم، بند ۱۶. از کتاب دیوجانس ترجمه‌های متعددی به زبان‌های مختلف شده است و من در اینجا از ترجمه R. D. Hicks (London 1925) که همراه با متن یونانی است و همچنین از ترجمه جدید پاملا منش با مشخصات زیر استفاده کرده‌ام. Diogenes Laertius. *Lives of the Eminent Philosophers*, Trans. Pamela Mensch, Oxford 2018.
۳. بنگرید به: W.K.C. Guthrie. *A History of Greek Philosophy*, IV: Plato, The Man and His Dialogues: Earlier Period. Cambridge 1980, p. 137.
۴. چیزی که در فلسفه ایرانی «ارته» یا «اشه» خوانده می‌شود.
۵. احمد غزالی که این نکته را در سوانح مطرح کرده است سخن زیر را از قول بایزید بسطامی نقل کرده که گفته بود: «به چندین گاه پنداشتم که من او را می‌خواهم. خود اول او مرا خواسته بود» (احمد غزالی، سوانح، تصحیح نصرالله پورجوادی، تهران، ۱۳۵۹، ص ۲۲).
۶. مراد از ایزدان، به تعبیر حکمت و عرفان ایرانی، اسماء و صفاتی است که در آفرینش نخست از مبدأ صادر می‌گردند، و در وهله نخست آنها عبارتند از شش فروزه یا امشاسپندان و «خود» هرمزد. بعداً خواهیم دید که در فلسفه و عرفانی ایرانی هم اصل دوستی‌ها در گیتی همان است که از این ایزدان، به خصوص ایزد راستی (ارته وهیسته) محقق می‌شود.
7. Dirk Baltzly and Nick Eliopoulos, *The Classical Ideal of Friendship*, p. 65.
۸. از نظر ایامبلیخس منظور از «دوستان» فقط انسان‌ها نیستند بلکه همه جانوران و موجودات زنده را هم شامل می‌شود. این دوستی به خاطر این بود که او کل جهان را موجود واحدی می‌دانست که جان جهان به آن حیات بخشیده بود. علت این که فیثاغوریان خوردن گوشت حیوانات را حرام می‌دانستند همین همبستگی میان موجودات زنده بود (این پانویست از نویسندگان مقاله است).
۹. در فلسفه ایرانی منظور از این ایزدان همان هفت فروزه در مرتبه آفرینش نخست (جبروت یا حضرت احدیت‌اند)، که شش فروزه انوار صفاتند و هفتمین آنها «خود» هرمزد است (یعنی تجلی ذات او).
۱۰. در قرن‌های سوم و چهارم و پنجم معمولاً «اولیاء الله» را در پارسی «دوستان خدا» ترجمه می‌کردند، و دوستی با خداوند را هم «ولایت» می‌گفتند. لذا کسی را که متخلق به اخلاق الله شده بود می‌گفتند به مقام ولایت رسیده و یا ولی الله شده است.
۱۱. دیوجانس لائرسی، زندگی‌نامه فیلسوفان، کتاب هشتم، بند ۱۰.

۱۲. ژئوس به عنوان خدای میثاق برابر با مهر یا میثرا در آئین مهر است، چه مهر نیز که در آفرینش نخست در رأس ایزدان یا امشاسپندان قرار دارد خدای میثاق است.

۱۳. دیوجانس لائرسی، زندگی فیلسوفان، کتاب هستم، بند ۳۳. در مورد همبستگی ذاتی همه موجودات به یکدیگر از نظر فیثاغورس، همچنین بنگرید به:

Kirk and Raven. *The Pre-Socratic Philosophers*, Cambridge 1964, pp223-4.

14. Baltzly and Eliopolous, "The Classical Ideals..." p. 64 (quoted from: Iamblichus. Commentary on Nicomachus of Grasa's Introduction to Arithmetic. Leipzig 1894, no. 35).

برابری دو دوست را از راه برابری و دوستی دو عدد ۲۲۰ و ۲۸۴ نشان داده اند، بدین صورت که گفته‌اند مقسم ۲۲۰ اعداد ۱ و ۲ و ۴ و ۵ و ۱۰ و ۱۱ و ۲۰ و ۲۲ و ۴۴ و ۵۵ و ۱۱۰ است و مجموع این اعداد هم ۲۸۴ است. همین‌طور مقسم ۲۸۴ اعداد ۱ و ۲ و ۴ و ۷۱ و ۱۴۲ است که مجموع آنها عدد ۲۲۰ است.

۱۵. ابوالحسن سیرجانی، البیاض و السواد، تصحیح محسن پورمختار، ص ۱۸۰.

۱۶. ابونصر سراج، اللمع فی التصوف، تصحیح نیکلسون، لیدن ۱۹۱۴، ص ۳۸۴. ابونصر این قول فیثاغورثی را بیان حقیقت محبت در میان انسان‌ها دانسته است که اصل آن محبت و قرب انسان نسبت به خداوند است، قربی که در این حدیث به آن اشاره شده است: «يقول الله تعالى: ما زال عبدی یتقرب بالنوافل حتی احبه فإذا احبته كنت عینه الی یبصر بها و سمعه الذی یسمع به و لسانه الذی ینطق به و یده الّتی یمسک بها.» ابونصر سپس این ابیات معروف را هم بیان کمال دوستی میان انسان و معشوق او دانسته است: انا من اهوی و من اهوی انا/ فإذا ابصرتنی ابصرتنا. نحن روحان معاً فی جسد/ البس الله علینا البدنا. (همان، ۵-۳۸۴).

۱۷. دیوجانس، زندگی فیلسوفان، کتاب اول، بند ۳۷.

۱۸. ایامبلیخوس، زندگی فیثاغورس، ۳۳. ۲۳۷.